



## پیغام عشق

قسمت دویست و هشتاد و یکم





خانم الہہ



با سلام خدمت استاد شهبازی عزیز و خانواده گنج حضور  
قسمتی از برنامه شماره ۵۵۳  
به نام خدا

انسان تا حوالی ۱۰ سالگی مجاز به هم هویت شدگی است و می تواند به (ثر) بچسبد، از ۱۰-۱۲ سالگی که  
بگذریم، چسبیدن به (ثر) و هم هویت شدن درد ایجاد می کند.

که همی دانم یجوز و لایجوز  
خود ندانی تو یجوزی یا عجوز؟  
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۰

این روا و آن ناروا دانی ولیک  
تو روا یا ناروایی؟ بین تو نیک  
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۱

تو در ذهن می دانی چه چیز روا و چه چیز نارواست، ولی آیا می دانی خودت روا یا ناروایی؟  
 آیا زندگی تو را روا می دارد؟ مردم را تفسیر و قضاوت می کنی و روا و ناروا می کنی و خوب و بد می کنی و این  
 کارهای تو از نظر زندگی روا نیست و تو انسان ناروایی هستی. هشیاری اینگونه نیست، هشیاری باید روی  
 خودش قائم شود و ما جلوی آن را گرفته ایم.

قیمت هر کاله میدانی که چیست

قیمت خود را ندانی احمقی ست

-مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۶۵۲

من ذهنی وصل به پول، همسر، فرزند، مقام و وصل به هر چیزی است که با ذهن قابل تجسم و تصور است، در  
 ذهن هویت خود را از چیزهای این جهانی می گیریم، ارزش خود را با کالاها می سنجیم. تو که قیمت هر کالا را  
 میدانی، آیا ارزش و قیمت خودت را هم میدانی؟ تو از تمام چیزهای جهانی خوشی می خواهی، در ظاهر بسیار  
 خوبی ولی در باطن ناشاد هستی.



سعد‌ها و نحس‌ها دانسته‌ی  
ننگری سعدی تو یا ناشسته‌ی  
- مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۶۵۳  
سعد: به معنی خوش‌یمن  
نحس: به معنی بد‌یمن است

تو حتی سعد و نحس را هم می‌دانی، ولی نمی‌خواهی بدانی که آیا تو سعد هستی یا نحس؟ هرکسی که برکت زندگی به فکر و عمل‌اش می‌ریزد، سعد است. تو جلوی آینه می‌ایستی و به آینه ایراد می‌گیری؟ برو صورت خودت را بشور. آینه منظور این جهان است. وقتی صورت ما ناشسته است و هم هویت شدگی داریم، آینه جهان این صورت را منعکس می‌کند، تمام مشکلات را ما به وجود می‌آوریم، چون نحس هستیم. از خودمان بپرسیم، آیا ما خوش‌یمن هستیم؟ آینه را نشکنیم، از آینه ایراد نگیریم، برویم صورت خودمان را بشوریم؛ مولانا را بخوانیم و خودمان را بشناسیم و در این راه نترسیم.

جان جمله علم ها این است این  
که بدانی " من کی ام " در یوم دین؟  
-مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۶۵۴

تمام علمها برای این است که بدانیم در این لحظه من کیستم؟  
اگر در این لحظه درک کردیم، که ما از چه جنسی هستیم و عمق داریم در این صورت دانش ما بدرد می خورد و  
ما می توانیم از آن استفاده کنیم و گرنه نمی توانیم.

ای یار، اگر نیکو کنی، اقبال خود صد تو کنی  
تا بوک رو این سو کنی، باشد که با ما خو کنی  
دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶  
اقبال: به معنی فضای درون، بخت

ای یار، ای انسان، ای هشیاری، تو از جنس من هستی، پس کم چیزی نیستی.  
من ذهنی را کوچک کنیم و با اتفاق این لحظه آشتی کنیم، تسلیم باشیم.



تسلیم: به معنی پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و بدون قید و شرط است.

فضای باز شده به ما کمک می کند، عیب های خود را ببینیم. بعضی چیزها را در خود می بینیم که قبلاً نمی دیده ایم. این راه صبر می خواهد، این من را کوچک کنیم، واکنش نشان ندهیم و من ذهنی را رفو نکنیم، تا فضا باز شود و خودمان را ببینیم. بخت ما، دلی است که به خدا زنده است. بخت، پول نیست. شادی و آرامش فضای یکتایی، به آدم زنده شده می ریزد و شرایط و آدمها هیچ تاثیری روی او ندارد.

اگر هشیاری درون زیاد شود، کم کم متوجه می شویم که از جنسی هستیم که دارد در دلمان بزرگ می شود، از جنس فضای یکتایی هستیم. وقتی درون بزرگ شود، ما حس فراوانی می کنیم و گرم ما زیاد می شود. حسادت در درون ما به بیرون منعکس می شود، وگرنه همه چیز در این جهان فراوان است.

من گِرد رَه را کاستم، آفاق را آراستم  
وز جرمِ تو برخاستم، باشد که با ما خو کنی  
دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

با عقل من ذهنی عمل نکن، خدا گرد راه را می کاهد؛ خدا افق ها را برایمان روشن کرده. وقتی فضای درون را باز کنیم، متوجه میشویم از جنس عدم هستیم؛ وضعیت ها را رها می کنیم و وضعیت ها هم ما را رها می کنند.

من از عدم زادم تو را، بر تخت بنهادم تو را  
آینه ای دادم تو را، باشد که با ما خو کنی  
-دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

تو از جنس عدم و هشیاری بی فرم هستی، خدا می گوید: من تو را به تخت پادشاهی منصوب کردم، وقتی آینه دل تو باز شود، این آینه جهان نما هم مرا به تو نشان می دهد، هم دید تو به جهان فرق می کند و جهان را درست می بینی.



ای گوهری از کان من، وی طالب فرمان من  
 آخر بین احسان من، باشد که با ما خو کنی  
 دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

ما این من ذهنی نیستیم، یک لحظه جدا شویم و ذهنمان را نگاه کنیم؛ ما از جنس گوهر هستیم، ما نیاز داریم  
 خدا به ما بگوید چکار کنیم نه فرم های بیرونی. خدا می گوید احسان من را بین، من برای تو احسان و شادی  
 می فرستم.

شرب مرا پیمانه شو، وز خویشتن بیگانه شو  
 با درد من همخانه شو، باشد که با ما خو کنی  
 -دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶-

بیا شرابی که من می دهم را پیمانه شو، اصلا تو برای این کار هستی، برکات را از من بگیر و در جهان پخش  
 کن. نجات را از بیرون نخواه، بند ناف را از جهان ببر، تا زمانی که بند ناف را نبریدی، نمی شود برکات خدا را  
 بگیری؛ از وضعیت ها زندگی نخواه، اتفاقی نخواهد افتاد که به ما زندگی دهد.

تو از جنس ماده نیستی، چرا بیهوده خودت را با ماده آغشته می کنی؟ چرا رها نمی کنی؟ چرا چسبیده ای؟ این کار درد دارد، بیگانه کردن خود از خویشتن، درد دارد و درد هشیارانہ می خواهد، این راه صبر می خواهد، تا خودمان را زیر نورافکن قرار ندهیم، به خدا نمیرسیم. به حضور رسیدن، درد و زحمت دارد و زمان می برد. این مطالب فهمیدنی نیست، من ذهنی این مطالب را نمی فهمد. ما کینه و درد و رنجش، احساس خبط و گناه و ملامت داریم؛ ما مسئولیت خودمان را قبول نمی کنیم، قبول نداریم که نحس هستیم و تمام مسائل را خودمان برای خودمان ایجاد کرده ایم. ما ترس و اضطراب داریم و در آینده زندگی می کنیم، شناخت این چیزها در خودمان زمان می برد.

ای شاهزاده داد کن، خود را ز خود آزاد کن  
روز اجل را یاد کن، باشد که با ما خو کنی  
-دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶-

ما شاهزاده هستیم، باید خودمان را از این من ذهنی رها کنیم، اگر نکنیم، بالاخره خواهیم مُرد، مردن سوخت و سوز ندارد. پس همین الان من ذهنی را متلاشی کن و خودت را از آن آزاد کن. خدا می گوید: با ما خو کن، رفیق و دوست ما شو، که از اول بوده ای.



مانند تیری از کمان، بجهد ز تن سیمرغ جان  
آن را بیندیش ای فلان، باشد که با ما خو کنی  
دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

همانطور که تیر از کمان می جهد، جان تو هم می تواند بجهد و برود، روی خودت تمرکز کن، نور افکن را روی خودت بگذار، الگوی تقلید جمعی را کنار بگذار تا با خدا خو کنی؛ فکرهای ذهنی شما را در سطح نگه می دارد.

چونکه ما را از زمین و از زمان بیرون برد  
از فنا ایمن شویم از جود او ما جاودان  
دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۰

زمین و زمان ذهن است. هر اتفاقی با زمان همراه است، اگر مدام به اتفاق نگاه کنیم، فراموش می کنیم که کی هستیم. اتفاقات در این لحظه می افتد و در ذهن به گذشته می رود، این گذشته یک بافت فکری است؛ زمان چیزی است که در ذهن ما ایجاد شده، اتفاقات را ذهن به ما نشان می دهد.



وقتی روی خودمان کار کنیم و به خدا زنده شویم، اتفاق و زمان آن ما را کاملاً جذب نمی کند، خدا کم کم فضا را در درون ما باز میکند. بعضی از ما در گذشته و آینده زندگی می کنیم، با اتفاقاتی که قبلاً افتاده اند زندگی می کنیم.

در این لحظه من به این لحظه زنده ام و ذهن اتفاقات را به من نشان می دهد، ولی محل استوار من این لحظه است، متوجه می شویم که ما فانی نیستیم. ما فکر می کنیم فانی هستیم، زیرا با جسم هم هویت هستیم. همیشه این لحظه ی جاودانه است، آگاهی از این لحظه ابدی ما را جاودان می کند.

والسلام

با تشکر از استاد شهبازی عزیز و خانواده گنج حضور  
الهه



آقای حسام از مازندران



برنامه ۸۶۲، غزل ۹۶۵ دیوان شمس مولانا

دل گردون خلل کند، چو مه تو نهان شود  
چو رسد تیر غمزه‌ات، همه قدها گمان شود

اگر روی عدم پوشانده شود، تمام عالم دچار اشکال خواهد شد. روی ماه خدا که خانه آن درون مرکز انسان است، اگر پوشانده شود و انسان از رسالت و هدفش دور شود، تمام کارها تباه خواهد شد.

می‌بینیم که در طول تاریخ هر چقدر انسان به گمراهی و همانیدگی تو در تو دچار شده است، چه اتفاقات ناگواری برای تمام موجودات پدید آمده است. اگر همانیدگی‌های فردی و جمعی شدت بگیرند و قد علم کنند، آنوقت است که تیرهای قضای الهی برای درست کردن کارها و هدایت بشر فعال می‌شوند و حتی قدرتمندترین من‌های ذهنی چاره‌ای جز تسلیم و خم شدن ندارند.



خداوند هیچوقت روی ماهش را از ما نمی‌پوشاند، این ما هستیم که به دام چیزی افتاده‌ایم که خودمان ساخته‌ایم و نور زندگی را با آن پوشانده‌ایم. اینجا یک فرق بزرگ میان وابستگی و همانیدگی وجود دارد؛ همچنین واژه شیطان با واژه من ذهنی که زندگی آن را به وسیله مرکز گشوده شده آقای شهبازی ساخته است، فرق فراوانی دارد.

حیات جسمی و حتی پیشرفت معنوی ما وابسته به یکسری اسباب و علل است، که به جای خود بسیار هم نیکوست. ما برای پیشرفت معنوی باید یکسری از کارها را در بیرون انجام دهیم، مانند قانون جبران، تقویت چهار بعد و همینطور پرهیز کردن از عادات بد. همچنین در بعد مادی هم جسممان وابسته به چیزهایی است؛ برای مثال ما برای زنده ماندن نیاز به اکسیژن و آب داریم اما چون این دو چیز تقریباً فراوان است و استفاده از آنها لذت و مزه خاصی ندارد، ما با آنها همانیده نیستیم.

اما همانندگی شکل و فرم چیزها را در ذهن تقویت کردن و مال خود کردن و میل شدید به زیاد کردن و یا کنترل کردن شدید آنهاست. همچنین من ذهنی باشندهای ست که ما خودمان آن را ساخته‌ایم و از جنس وهم است؛ همانقدر که پیچیده و قدرتمند است، به همان اندازه هم در دسترس و قابل شناسایی ست و راه‌هایی از آن هم با هدایت و راهنمایی خود زندگی و با عنایت و جذبۀ خداوند در پی اعمال خودمان گشوده خواهد شد.

به خاطر این امکان، خداوند این همه پیغمبر و رسول را فرستاده است تا نویدبخش‌هایی از دام من ذهنی شوند و به خاطر این مولانا و بزرگان و دنباله‌رو آنها گنج حضور این همه آثار معنوی تولید کرده‌اند به این امید کاملاً دست یافتنی که مرکز انسانها بار دیگر به روی ماه زندگی گشوده شود. اما تصویری که ما از شیطان داریم یک موجود بیرونی و قدرتمند است، که ما دسترسی و توانایی شناسایی و آزادی از دست او را نداریم و شاید به این خاطر است که آقای شهبازی علاقه زیادی برای تکرار کردن نام شیطان ندارند و از کلمه وابستگی زیاد استفاده نمی‌کنند.



من ذهنی و همانیدگی دو واژه‌ای هستند که اگر چه از جنس فرم و ماده هستند، اما تفکر و هدف عمیقی پشت ساختنشان وجود داشته است. دو واژه‌ای که شاید در ابتدا بسیار نامأنوسند و انگار من ذهنی را خیلی کلافه می‌کنند. به یاد دارم، که اوایل گوش دادن به گنج حضور کلمه من ذهنی خودم را، در واقع من ذهنی‌ام را چقدر آزار می‌داد و نکته جالب اینکه هر کسی که به اجبار در معرض شنیدن این برنامه قرار می‌گرفت، گویی فقط این واژه را می‌شنید و اولین واکنشش این بود: باز این من ذهنی اومد.

ما باید این دو واژه را آنقدر تکرار کنیم، تا هم خودمان بفهمیم، که من ذهنی یک موجود توهمی و ساخته ذهن خودمان است و در ابتدا خدمتکار ما بوده است تا مدتی معین؛ و شکستن و لا کردن آن نیز با تعلیم زندگی به دست خود ما انجام می‌شود و در ادامه با تبدیل و ثبات ما همه دنیا بفهمند، که چگونه اختیار خود و جهانمان را به این موجود توهمی خود ساخته سپرده‌ایم، که امروز در کار جهان به این میزان خلل وارد کرده است و جهان را دچار مشکلات فراوان کرده است.



و اینکه عوارض این من ذهنی برای ما به عنوان امتداد خدا بیماری هم هویت شدگی یا همانیده شدن بوده است که باز درمانش با اختیار و خواست خود ما توسط زندگی شروع خواهد شد. پس دل گردون و تمام کائنات که گل به حضور نزدیک شده آن که انسان است با پوشانده شدن عدم، توسط من ذهنی و همانیدگی‌ها دچار نقصان و خلل شده است. ما با پیشرفت علمی، اسلحه و بمب ساخته‌ایم، برای زورگویی به همدیگر.

خانه‌ای که باید سرپناه ما می‌شد، برای حفاظت ما از گرما و سرما، تبدیل به بزرگترین همانیدگی ما و تقویت و خودنمایی من ذهنی ما شده است. همسرمان را که برای تقویت عشق، آرامش و کمک در جهت ساختن بستری مناسب، برای تربیت و پرورش فرزندان عشقی، به زندگی مان دعوت کرده‌ایم، تبدیل شده است به یکی از بزرگترین همانیدگی‌های ما، که تقریباً درست شدن همه کارها را به تغییر کردن او گره زده‌ایم؛ تغییر که چه عرض کنم، در واقع می‌خواهیم او برده گوش به فرمانمان باشد.

پس تک تک ما مسائل و موانع فراوانی را با این همانیدگی‌ها به وجود آورده‌ایم، که با قرین شدن و جمع شدن با هم برای تمام کائنات و همه‌باشندگان به وجود آورده‌ایم. حالا هم نوبتِ خم شدن من‌های ذهنی‌ست؛ هنگامِ پرتاب شدن تیرهای قضای الهی برای خم کردنِ من‌ذهنی‌ماست.

اما این ناز و غمزه زندگی‌ست؛ جذبه و عنایت اوست؛ پایه اش عشق است و به صلاح و مصلحت ماست. پس زندگی همانیدگی‌ها را که هدف می‌گیرد و آنها را به چشم ما می‌آورد، ما باید برای درست شدن کارها و رفع اشکال‌ها توسط خرد او فضا را باز کنیم.

حسام، مازندران





خانم مریم از اورنج کانتی



برنامه شماره ۸۶۲

دل گردون خلل کند، چو مه تو نهان شود  
چو رسد تیر غمزه ات، همه قد ها کمان شود  
غزل شماره ۹۶۵ از دیوان شمس مولانا:

پرهیز از ایجاد خلل یا نقصان، نا اصل کاری، پریشانی و نابسامانی در دو عالم درون و بیرون. پرهیز از خللی که به دنبال مقاومت و قضاوت، قدرت تشخیص و تمییز را از بین برده و هرگونه فکر و عمل انسان را فاسد و تباه می کند. فرمان تسلیم و فساداری در برابر اتفاق این لحظه، با تمثیل کمان شدن در برابر تیر غمزه زندگی.

تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت  
گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت  
گر پیرانیم تیر آن نه ز ماست  
ما کمان و تیر اندازش خداست  
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۵ و ۶۱۶



تمثیل پراندن تیر، از وجود انسان توسط زندگی، در بیان این حقیقت که انسان، به عنوان امتداد زندگی با فضاگشایی و تسلیم، فکر و عمل خود را، به خرد کل سپرده و از آفات و صدمات عقل جزوی و دید اشتباه آن در امان می ماند.

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را  
بر دران تو پرده های طمع را  
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۹

صافی و سلامتی دیده و عقل، قوه شنوایی و تشخیص، یعنی دیدی خالی از مقاومت و قضاوت که در اثر تسلیم و خم شدن در برابر امر زندگی، چهار برکت عقل و حس امنیت و هدایت و رهبری را به ارمغان دارد. صافی و سلامتی دیدی که هر گونه خواسته ذهنی و نارضایتی در مرکز همانیده را شناسایی و بر ملا می کند.

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست  
اگر ببارم از آن ابر بر سرت بارم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۲۳

هزاران برکت و عنایت بی حد در آسمان درون انسان، هنگام تسلیم و فضاگشایی، بدون هیچ واسطه و کمکی از بیرون، حاصل می شود. عنایتی که انسان را از شک و تقلید و نیاز به هر گونه تائید و توجه از بیرون، رها می کند.

احمقی ام، بس مبارک احمقی است  
که دلم با برگ و جانم متقی است  
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۰

هزاران برکت و عنایتی که به دنبال تحقق فرمان تسلیم و فضاگشایی، حرکت عروج به فضای یکتایی را، از پایین ترین نقطه مقاومت و قضاوت و از تواضع و افتادگی ذهن، مهیا می کند.



ز تک خاک دانه ها سوی بالا بر آمده  
 که عنایت فتاده را به علی نردبان شود  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۹۶۵

تحقق فرمان تسلیم و فضا داری در برابر اتفاق این لحظه، توانایی انسانی است که پس از شناسایی ذهن و نیاز های کاذب آن، اداره امور مرکز و هر گونه فکر و عملی را به عهده زندگی گذاشته و در خدمت اوست. انسانی که از چهار برکت عقل و حس امنیت، هدایت و رهبری، سپری از صبر و شکر و پرهیز در برابر خلل و آفات ذهن همانیده در دست دارد.

در خدمت شه باشد، شب همراه مه باشد  
 تا از ملا اعلی چون مه سپهی یابد  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۹۹

تحقق فرمان تسلیم و فساداری در برابر اتفاق این لحظه، توانایی انسانی است که کوشش و جهد خود، برای شناسایی همانیدگی‌ها را بیشتر می‌کند. متوجه است که دم و نفس آخر خلل یا نا اصل کاری و آشفتگی ذهن همانیده به برکت آموزشها و تعلیمات مولانا فرا رسیده، باشد که مورد توجه و عنایت خاص زندگی قرار گیرد.

تا دم آخر دمی آخر بود  
که عنایت با تو صاحب سر بود  
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۳

-با احترام مریم از اورنج کانتی





با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

